



ضرب المثل

آ، ا

آتش زده به مالش: هر چه داشته بخشیده است.

آتش زیر خاکستر: آرامش موقت، انسان مودی

آخر کار خود را کردن: به مقصود خود رسیدن، به هدف خود نائل آمدن

آدم باید لقمه را به اندازه‌ی دهانش بگیرد: باید با توجه به توانایی خود کاری انجام داد.

آدم شاخ درمی‌آورد: صحبت‌های غیر قابل باوری را شنیدن

آدم گرسنه سنگ را هم می‌خورد: به کسی می‌گویند که به بهانه‌ی نامطلوب بودن غذا از خوردن آن امتناع می‌کند.

آدم مفت‌خور خوش‌سلیقه می‌شود: کسی که چیزی را رایگان به دست می‌آورد بر آن ایراد می‌گیرد.

آدم یک بار پایش تو چاله می‌افتد: از هر اتفاق و پیشامدی باید عبرت گرفت

آدم یک‌دنده: شخصی که بر حرف و کارش پافشاری می‌کند.

آرزو را به گور بردن: به هدف و مقصود خود نرسیدن

آزموده را آزمون خطاست: برای اشخاصی به کار می‌رود که در انجام امری ناموفق عمل کرده‌اند و مجدداً قصد انجام آن را دارند.

آب را از سرچشمه باید بست: جلوی ضرر و زیان را از مبدأ باید گرفت.

آب زیر پوستش رفته است: کمی چاق شده است، وضع مالی‌اش بهتر شده است.

آبشان در یک جوی نمی‌رود: با هم توافق ندارند، با یکدیگر خوب نیستند.

آب‌غوره گرفتن: گریه کردن، گریستن

آبکش به کفگیر می‌گوید چقدر سوراخ

داری: کسی که خود عیب بسیار دارد و به اندک عیب دیگری ایراد و خرده می‌گیرد.

آبم است و گاوم است نوبت آسیابم است: در آن واحد چندین کار داشتن

آب نخوردن چشم: امیدی نداشتن

آب و تاب دادن: به موضوعی اهمیت زیادی دادن، اغراق کردن

آبی از او گرم نمی‌شود: امکان انجام دادن کار از او نیست، نباید به او امیدی داشت

آبی که به زندگی نداد حسین / چون گشت شهید بر مزارش بستند: توجهی به کسی در زمان لزوم نکردن در غیر زمان به آن پرداختن، مانند «نوشداروی پس از مرگ سهراب»

آتش‌بیار معرکه: کسی که باعث تیره شدن روابط می‌شود.

آتش چون برافروخت بسوزد تر و خشک: در اثر حادثه‌گناهکار و بی‌گناه باهم از بین بروند.

آب آمد و تیمم باطل شد: با آمدن اصل موضوع، توجه به فرع صحیح نیست.

آب از آب تکان نخوردن: کنایه از آرام ماندن شرایط

آب از آسیاب افتادن: برقرار شدن مجدد آرامش

آب از دریا بخشیدن: از مال دیگران بخشیدن و منت نهادن

آب از دستش نمی‌چکد: خیرش به کسی نمی‌رسد، خسیس است

آب از سر گذشتن: امید نداشتن، به پایان آمدن امری

آب توی دلش تکان نمی‌خورد: آرام و آهسته حرکت می‌کند.

آب خوش از گلو پایین نرفتن: راحتی نداشتن

آب در دست است بگذار زمین (آب در دست داری نخور بیا): طلب عجله و شتاب داشتن از کسی برای آمدن

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم (آب در کوزه و ما گرد جهان می‌گردیم): هدف و مقصود در نزدیکی ما قرار دارد اما به دنبال آن می‌گردیم.

آب در هاون کوبیدن: کار بیهوده انجام دادن

خط به خط

ضرب المثل



۱

آسمان به زمین نمی‌آید: اتفاق فوق‌العاده‌ای روی نخواهد داد.

آسمان و ریسمان به هم بافتن: دو چیز بی‌تناسب را به هم ارتباط دادن، حرف‌های نامربوط زدن

آسمان همه جاییش یک رنگ است: هر جا که باشی وضع همین است.

آشپز که دوتا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک: اگر دو یا چند نفر در انجام کاری دخالت داشته باشند کار پیش نمی‌رود.

آش خوب باشد کاسه‌اش چوب باشد: اصل مهم است نه فرع.

آش دهن‌سوز نبودن: مورد مطلوب نبودن

آش کشک خاله‌ات است بخوری پایت است نخوری پایت است: در هر حال مجبور به انجام کار بودن.

آش نخورده و دهان سوخته: بدون انجام کاری گناهکار شناخته شدن

آشی برای کسی پختن: دردسری برای کسی به‌وجود آوردن.

آفتاب لب بام است: مرگ او نزدیک است

آفتابه لگن هفت دست ولی شام و ناهار هیچی: اهمیت دادن به حواشی و تشریفات و غافل ماندن از اصل کار

آفتاب همیشه زیر ابر نمی‌ماند: واقعیت روزی برملا خواهد شد

آمد زیر ابرویش را بگیرد چشمش را کور کرد: برای بهبود کاری با حسن نیت اقدام کردن اما نتیجه‌ی برعکس گرفتن.

آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است: کسی که نیت پاکی داشته باشد ترسی از حساب و کتاب ندارد.

آنقدر بایست که زیر پایت علف سبز شود: انتظار بیهوده کشیدن بدون گرفتن نتیجه

آویزه‌ی گوش کردن: پندی را فراگرفتن و به کار بستن

آه در بساط نداشتن: کاملاً بی‌چیز و فقیر بودن

آهسته بیا آهسته برو گربه ساخت نزد: بی‌سروصدا انجام دادن کاری

اجاق پدر را روشن نگه داشتن: فرزند داشتن، که بیشتر منظور فرزند پسر داشتن است.

اجاقش کور است: صاحب اولاد نمی‌شود.

اجل دور سرش می‌چرخد: نزدیک به مرگ است.

احترام امامزاده با متولی آن است: احترام هر کس را باید نزدیکان او حفظ نمایند.

ادب از که آموختی از بی‌ادبان: یاد گرفتن از نتیجه‌ی کاری بد

از آب گل‌آلود ماهی گرفتن: از هرج‌ومرج به نفع خود استفاده کردن

از این ستون به آن ستون فرج است: در انتظار پیشامد ناگوار همیشه باید امیدوار بود.

از خر شیطان پیاده شدن: از لجبازی دست برداشتن

از دماغ فیل افتادن: متکبر و مغرور بودن

از گاه کوه ساختن: چیز کوچک و بی‌اهمیت را بزرگ جلوه دادن

از کوزه همان برون تراود که در اوست: رفتار و گفتار هر کسی نیت درونی و نهاد او را نشان می‌دهد.

از کیسه خلیفه بخشیدن: از مال و ثروت دیگران اعطا کردن

از هر دست دادی، از همان دست پس می‌گیری: در مقابل انجام خوبی، پاداش حتمی است.

از هول حلیم توی دیگ افتادن: از زیادی طمع و عجله به جای سود بردن زیان دیدن

اسب را گم کردن و پی نعلش گشتن: اصل را از دست دادن و به دنبال فرع آن گشتن

اگر در دیزی باز است حیای گربه کجا رفته است: از موقعیت نباید سوءاستفاده کرد.

اگر دنیا را آب ببرد فلانی را خواب می‌برد: بسیار لایالی و بی‌فکر و اندیشه است

اگر کاردش بزنی خونش بیرون نمی‌آید: زیادی خشم و غضب

اگر گاه از تو نیست کاهدان که از تو است: به آدم پرخور گفته می‌شود.

اندازه نگه‌دار که اندازه نکوست: همیشه حد وسط و اعتدال را نگه‌دار.

انگشت در سوراخ زنبور کردن: برای خود تولید زحمت و دردسر کردن

ایراد بنی‌اسرائیلی گرفتن: خرده‌گیری نابه‌جا و غیروارد

این رشته سر دراز دارد: این کار به این زودی‌ها پایان نمی‌پذیرد.

این شتری است که در خانه‌ی هرکس می‌خوابد: مرگ برای همه است.

این کلاه برای سرش گشاد است: درخور توانایی و لیاقت او نیست.

ب

با پا پس می‌زند و با دست پیش می‌کشد: به ظاهر رد می‌کند و در باطن خواستار آن است.





بزگر از سرچشمه آب می خورد: آدم نالایق
بیشتر از دیگران به خود می بالد و اعتماد به نفس
دارد.

بگذار در کوزه آبش را بخور: در رد کردن
مدرک یا چیز بی ارزش گفته می شود.

بلد نیستم راحت جان است: به کسی گویند
که برای فرار از انجام کاری بگویند بلد نیستم

بند دل پاره شدن: به سختی ترسیدن

بند را آب دادن: رازی را فاش کردن

به باد دادن: تلف کردن و از دست دادن چیزی

به بخت خود لگد زدن: از دست دادن عامدانة
فرصت یا موقعیتی مناسب

به بوی کباب آمدیم دیدم خر داغ می کنند:
دچار اشتباه بزرگی شدن

به تنبل گفتند برو سایه گفت سایه خودش
می آید: کنایه از تنبلی زیاد

به جیب زدن: استفاده مالی بردن، پولی به
دست آوردن

به چاک زدن: فرار کردن

به خاک سیاه نشانند: کسی را بدبخت و
بیچاره کردن

به درد لای جرز خوردن: برای هیچ کار
مناسب نبودن.

به در گفت، دیوار بشنود: غیرمستقیم حرف
زدن.

به دریا برود دریا خشک می شود: درباره ی
افراد بی طالع و بی اقبال گویند.

به روایه گفتند شاهدت کیست گفت دمم: به
شخصی که بیهوده افراد دیگر را گواه خود سازد.

به ریش کسی خندیدن: او را تحقیر و مسخره
کردن

بالتر از سیاهی رنگی نیست: وضع از این
بدتر نمی شود.

با یک تیر دو نشان زدن: از یک عمل دو
نتیجه گرفتن

با یک دست چند هندوانه نمی توان
برداشت: نمی توان هم زمان چند کار را انجام
داد.

با یک گل بهار نمی شود: برای تحقق هدف
باید تمام مقدمات آن را فراهم کرد و یکی کافی
نیست.

با یک من عسل هم نمی شود خوردش:
کنایه از بداخلاق بودن

بخور و بخواب کار من است، خدا نگهدار
من است: کنایه ای برای نشان دادن تنبلی یک
فرد.

برادری به جای خود، بزغاله یکی هفت صد
دینار: معامله و دادوستد، ارتباطی به دوستی
ندارد.

برای یک بی نماز در مسجد را نمی بندند:
کار را به خاطر یک شخص نابهنجار تعطیل
نمی کنند.

برج زهرمار بودن: بسیار عبوس و خشمگین
بودن.

بر خر مراد خود سوار شدن: به هدف خود
ناآل آمدن

برو کار می کن مگو چیست کار: در اهمیت
تلاش و کوشش به کار می رود.

برو کشکت را بسای (بساب): برو پی کار
خودت

بزک نمیر بهار می آید کمبزه با خیار می آید:
وعده ی سرخرمن به کسی دادن.

با پای بروی کفش پاره می شود و با سر
بروی کلاه: این کار در هر حال خرج دارد

با پنبه سر بریدن: با نرمی به کسی آسیب
رساندن یا صدمه زدن.

با خاک یکسان کردن: درهم کوبیدن، تخریب
کردن (مکان یا شخص)

باد آورده را باد می برد: چیزی که به آسانی
و رایگان به دست آید به آسانی هم از دست
می رود.

باد به غیبغ انداختن: افاده کردن، خود را
گرفتن

باد در سر داشتن: مغرور بودن

باد در قفس کردن: کار بیهوده انجام دادن

بار از دوش کسی برداشتن: به کسی کمک
کردن و آسان تر کردن کارش

بار کج به منزل نمی رسد: اگر نیت کاری با
بدی همراه باشد، شکست می خورد.

بادمجان بم آفت ندارد: خطر، متوجه فرد
سرسخت نمی شود.

با دم شیر بازی کردن: با شخص قدرتمند و
خطرناکی درگیر شدن

بار خود را بستن: از کار یا منبعی ثروتمند
شدن

با زبان بی زبانی: به طور غیرمستقیم و کنایه
مطلبی را بیان کردن

با زبان خوش مار را از سوراخ بیرون
کشیدن: با چرب زبانی کارهای خویش را پیش
می برد.

با سیلی صورت خود را سرخ داشتن: با
وجود تنگ دستی ظاهر خود را حفظ کردن

با طناب کسی به چاه رفتن: به کسی اعتماد
کردن





به زخم کسی نمک پاشیدن: درد یا داغ کسی را تشدید کردن

به شتر گفتند چرا گردنت کج است گفت کجایم راست است: کسی که کارها و رفتار او بر خلاف معمول باشد.

به شتر مرغ گفتند بپر گفت شترم، گفتند بار بپر گفت مرغم: کسی که به بهانه‌های مختلف حاضر به انجام دادن کار نیست

به شکم خود صابون زدن: وعده وعید به خود دادن.

به هر سازی رقصیدن: مطابق میل دیگران رفتار کردن

بی‌بی از بی‌چادری پنهان است: اگر کسی کاری انجام نمی‌دهد به دلیل نداشتن وسیله است.

بی‌گدار به آب زدن: نسنجیده و بدون مطالعه کار کردن، احتیاط نکردن



پا از گلیم بیرون بردن: توجه به حد و حدود خود نکردن.

پا به دریا بگذارد دریا خشک می‌شود: بدشانس است.

پا در کفش کسی کردن: در کار کسی فزولی و مداخله کردن

پایان شب سیه سپید است: عاقبت به خیری، امید دادن به کسی برای پایان یافتن تیره‌روزی‌اش.

پایش لب‌گور است: نزدیک مردنش است.

پدر کسی را درآوردن: کسی را بسیار اذیت کردن

پدرکشی داشتن با کسی: دشمنی سختی با کسی داشتن

پدر مادر دار بودن: اصل و نسب داشتن

پرت‌وپلا گفتن: حرف‌های نامربوط و خارج از موضوع زدن.

پژ عالی و جیب خالی: ظاهر آراسته و جیب بدون پول داشتن

پشت به پشت هم دادن: متحد شدن

پشت دست داغ کردن: تصمیم قطعی گرفتن برای انجام ندادن کاری

پشت سر کسی نماز خواندن: کنایه از اعتقاد و اعتماد زیاد به کسی.

پشت کسی را به خاک مالیدن: او را شکست دادن

پنبه‌دزد به ریشش دست می‌کشد: گناهکار از حرکاتش شناخته می‌شود.

پول تو جیبش سنگینی می‌کند: ولخرج است

پولش از پارو بالا می‌رود: ثروت زیادی دارد.

پیش‌غازی و معلق‌بازی: نزد فردی ماهر و باتجربه کاری را انجام دادن

پيله کردن: با سماجت و اصرار چیزی را از کسی خواستن



تابستان پدر یتیمان است: در فصل تابستان بینوایان احتیاج به خانه و لباس ندارند.

تا پول داری رفیقتم عاشق بند کیفیتم: تا زمانی که برایم سودی داشته باشی با تو دوست هستم.

تا تنور گرم است باید نان را چسباند: وقتی موقعیتی داری استفاده کن.

تا سه نشود بازی نشود: هر چیز با سه تا کامل می‌شود (تأکید بر تکرار)

تافته‌ی جدابافته بودن: خود را غیر و جدای از بقیه دانستن

تا گوساله گاو شود دل صاحب آب شود: زمان و مدت طولانی لازم است.

تا نباشد چوب تر، فرمان نبرد گاو نر: در هر چیزی باید سخت‌گیری کرد.

تا نباشد چیزی مردم نگویند چیزها: بالأخره اتفاق یا موضوعی در میان بوده که مردم دارند از آن داستان می‌سازند.

تخم‌مرغ دزد شتر مرغ دزد می‌شود: کسی که دست به خلاف کوچکی زد کم‌کم کارهای بد بزرگ‌تر انجام می‌دهد.

تر و خشک با هم سوختن: استننا در کار نبودن

تعارف آمد نیامد دارد: تعارف باید سنجیده و حساب‌شده باشد؛ زیرا ممکن است طرف مقابل آن را بپذیرد و شخص گرفتار و پشیمان شود.

تنت به تن فلانی خورده است: رفتار و روش فلانی را یاد گرفته‌ای.

توبه‌ی گرگ مرگ است: کسی که دست از عادت خود بر نمی‌دارد.

تو را به خیر و من را به سلامت: دیگر ما به یکدیگر کاری نداریم

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز: نتیجه کار خوب به خود انسان برمی‌گردد.

توی هچل افتادن: گرفتار شدن، دچار زحمت شدن

توی هفت آسمان یک ستاره ندارد: کنایه از بدشانس و بیچاره بودن.

توی هول و ولا ماندن: مضطرب بودن، تردید داشتن



ته جیبش تار عنکبوت بسته است: بی پول و فقیر است

تهی پای رفتن به از کفش تنگ: اگر بدون امکانات باشیم بهتر از آن است که همراه آن امکانات سختی و آزار ببینیم.

تیرش به سنگ خورد: به هدفش نرسید.

تیری در تاریکی انداختن: شانس و با حدس و گمان کاری انجام دادن

ع

ثواب راه به خانه صاحبش برد: نتیجه عمل نیک به عاملش می‌رسد.

ثواب کردم کباب شدم: از عمل خیر خودم نتیجه عکس گرفتم.

ج

جان به عزرائیل ندادن: فوق العاده خسیس بودن

جان کسی را به لب آوردن: کسی را بی تاب و بی طاقت کردن، کسی را رنج و سختی زیاد دادن

جای سوزن انداختن نبودن: کنایه از شلوغی بسیار.

جایی که عرب نی انداخت: کنایه از مکانی پرت و دشوار

جایی نمی‌خواهد که آب زیرش برود: عاقل است، به افراد زیرک گفته می‌شود.

جلز ولز کردن: بسیار التماس و زاری کردن

جنسش شیشه خورده دارد: انسان نادرست و بدجنسی است.

جواب ابله‌هان خاموشی است: جواب حرف‌های ابله‌هانی دیگران را نباید داد.

جوجه را آخر پاییز می‌شمرند: نتیجه‌ی هر کار در پایان آن مشخص می‌شود.

جور استاد به ز مهر پدر: سخت‌گیری معلم به نفع شاگرد است.

جوینده یابنده است: اگر در پی چیزی باشی حتماً به آن می‌رسی.

جیک جیک مستانت بود یاد زمستانت نبود؟: هنگام خوشی باید فکر آینده‌ی سخت هم بود.

جیم شدن: آهسته و بدون اینکه کسی متوجه شود، محلی را ترک گفتن.

ح

چاق سلامتی کردن: حال و احوال‌پرسی کردن، سلام و علیک کردن.

چاقو دسته‌ی خود را نمی‌برد: خویشان و بستگان برای همدیگر ناراحتی ایجاد نمی‌کنند.

چانه‌اش گرم شد: زیاد حرف می‌زند.

چاه‌کن همیشه ته چاه است: کسی که قصد ایجاد ناراحتی برای دیگران را دارد، خودش اول از همه گرفتار آن می‌شود.

چپ‌چپ نگاه کردن: با تلخی و خشم به کسی نگریستن.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی: عاقل کاری را که پشیمانی به بار می‌آورد نمی‌کند.

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است: در انفاق و کمک، اطرافیان و نزدیکان به دیگران اولویت دارند.

چشم‌بسته غیب می‌گوید: کنایه از کسی که از موضوع روشن و واضح خبر می‌دهد.

چشمش آلبالوگیلاس می‌چیند: چیزی را به درستی نمی‌بیند.

چشمش شور است: کسی که چشم‌گیری داشته باشد و باعث آسیب دیگران شود.

چشمم آب نمی‌خورد: امیدی ندارم.

چند تا پیراهن بیشتر پاره کرده: باتجربه‌تر است.

چوب (هیزم) تر به کسی فروختن: مشکلی برای دیگران ایجاد کردن، دشمنی داشتن با کسی.

چوب دو سر نجس (طلا): کسی که مورد نفرت دو طرف دعوا و نزاع باشد.

چوب لای چرخ گذاشتن: مانع پیشرفت دیگران شدن، مانع ایجاد کردن.

چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن: اگر درآمد نداری، قناعت کن.

چو فردا شود، فکر فردا کنیم: از حالا نگران فردا نباشیم.

چیزی در چنجه نداشتن: کنایه از بی‌مایه و بی‌سواد بودن.

چیزی که عوض داره، گله نداره: به فرد ظالم گفته می‌شود وقتی که تاوان کار خلاف خود را می‌دهد.

ح

حاجی حاجی مکه: وقتی کسی وعده‌ای می‌دهد و می‌رود و مدتی از او خبری نمی‌شود چون او را می‌بینند چنین می‌گویند.

حرف حساب جواب نداره: کنایه از پاسخ و حرف درست.

حرف راست را از دهن بچه باید شنید: اشاره به پاک و معصوم بودن بچه‌ها.

حساب به دینار، بخشش به خروار: در حساب باید دقیق بود و در بخشش سخاوتمند.

حساب حساب است، کاکا برادر: حساب جای خودش، برادری جای خودش.



حسنى به مكتب نمى‌رفت، وقتى مى‌رفت جمعه مى‌رفت: كار را بى‌موقع انجام دادن.

حسود هرگز نياسود: از بخل و كينه به جايى نمى‌رسيد.

حق به حق دار مى‌رسد: نتيجه‌ى شايسته سزاي فرد درستكار است.

حق كسى را كف دستش گذاشتن: كسى را به سزاي عمل ناپسندش رساندن.

حنايش رنگ ندارد: ديگر گفته‌اش در كسى اثر ندارد.

خ

خاله زنك بازي درآوردن: حرركات غير جدى و جلف انجام دادن.

خانه‌به‌دوش: بى‌خانه بودن

خدا از دهنش بشنود: كاهش همان بشود كه گفتى.

خدا نجار نيست اما در و تخته را خوب به هم مى‌اندازد: زمانى كه دو نفر در رفتار بسيار به هم شباهت هستند گفته مى‌شود.

خر بيار و باقالى بار كن: خرابكارى جبران‌ناپذير.

خرپول: كنايه از پولدار و ثروتمند بودن

خرتوخر بودن: هرج‌ومرج و بى‌نظمى، شلوغى زياد.

خر خالى يرقه مى‌رود: آدم بى‌مسئوليت ادعاى زيادى دارد.

خر را كه به عروسى مى‌برند براى خوشى نيست براى آبكشى است: زمانى كه آدم زحمت‌كشى را به قصد كار كردن دعوت مى‌كنند.

خرس را به رقص آورديم دمش را به دست آورديم: كسى را وادار به انجام كارى كردن و از آن نتيجه گرفتن.

خر ما از گرگى دم نداشت: از حرفم پشيمان شدم.

خروس بى‌محل بودن: وقت و زمان را تشخيص ندادن.

خر همان خراست پالانش عوض شده: لباس يا مقام جديد در شخصيت فرد تأثيرى ندارد.

خل بازي درآوردن: خود را به ديوانگى زدن.

خواستن توانستن است: اگر بخواهى مى‌توانى هر كارى را انجام دهى.

خواهى نشوى رسوا هم‌رنگ جماعت شو: خود را به جمعيت و اجتماع تطبيق دادن.

خود را به كوچه‌ى على چپ زدن: خود را به نادانى زدن به منظور اجتناب و دورى از كار.

خود را نخود هر آشى كردن: مداخله كردن در هر كارى.

خودش مى‌بُرد و خودش مى‌دوزد: همه‌كاره خودش است.

خودم كردم كه لعنت بر خودم باد: خودم باعث اين خسارت به خودم شدم.

خون كسى را توى شيشه كردن: كسى را بسيار اذيت كردن، بسيار گران‌فروشى كردن.

د

داغ شكم از داغ عزيزان كمتر نيست: در مورد كودك يا كسى كه از نخوردن غذا بى‌تابى مى‌كند به‌كار برده مى‌شود.

دانا هم داند و هم پرسد، نادان نداند و نپرسد: كنايه از تواضع و فروتنى افراد دانا.

دبه درآوردن: پس از توافق در معادله براى تغيير دادن شرايط آن به نفع خود تلاش كردن.

در جنگ حلوا خيرات نمى‌كنند: در ميانه‌ى دعوا نبايد انتظار داشت كسى مراعات ديگرى را بكنند.

در حوضى كه ماهى نيست قورباغه سپهسالار است: در جايى كه آدم شايسته‌اى نيست هر ناشايستى به مقامى مى‌رسد.

درخت گردكان به اين بزرگى درخت خربزه الله اكبر: كنايه از مقايسه‌ى غلط.

درخت هرچه بارش بيش، سرش پايين‌تر: در ستايش فروتنى افراد داراى مقام و يا ثروت

درد خروار آيد و مثقال رود: مشكل و سختى كه يكباره آمد كم‌كم رفع مى‌شود.

در دروازه را مى‌شود بست ولى در دهان مردم را نمى‌شود بست: هر كارى بكنى مردم پشت‌سرت حرف مى‌زنند.

در ديزى باز است حياى گربه كجا رفته: از نبودن مانع و مهيا بودن شرايط نبايد سوءاستفاده كرد.

در كار نيك (خير) حاجت هيچ استخاره نيست: در انجام دادن كار خوب تعلل كردن جايز نيست.

در مثل مناقشه نيست: به اين معناست كه شايد مثالى كه به كار برده شد ارتباط مستقيمى با بحث نداشته باشد، اما به‌هرحال هدف و منظور گوينده را روشن مى‌كند.

دزد نگرفته پادشاه است: مقصرى كه از خود مدركى به‌جا نگذاشته خيالش راحت است.

دست بالاي دست بسيار است: بالاتر و قوى‌تر از هر فردى، كس ديگرى هم هست.

دست به دهان رسيدن: مختصر ثروتى داشتن و امورات خود را پيش بردن.

دست‌به‌سر كردن: كسى را با حيله و نيرنگ از خود دور كردن.

دست به يقه شدن: با هم درگير شدن.

دست راست و چپ را نشناختن: بسيار كودن و ابله بودن.



دستش چسبناک است: کنایه از انسان دزد.

دستش نمک ندارد: به شخصی گفته می‌شود که هرچه به دیگران خوبی می‌کند در مقابل از آنان بدی می‌بیند.

دست و پای خود را گم کردن: هول شدن.

دست و پنجه نرم کردن: کنایه از زورآزمایی کردن با چیزی است.

دشمن دانا به از دوست نادان: دانایی و فهمیدگی گرچه در دشمن باشد، بهتر از نادانی است.

دشمن نتوان کوچک و بیچاره شمرد: نباید دشمن را دست‌کم گرفت.

دل به دریا زدن: کنایه از ریسک کردن.

دل به دل راه داشتن: احساس نزدیکی دو نفر به یکدیگر.

دلش مثل سیر و سرکه می‌جوشد: تشویش و اضطراب دارد.

دماغ کسی را به خاک مالیدن: او را سخت شکست دادن.

دماغی چاق داشتن: سالم و تندرست بودن، ثروتمند بودن.

دم بخت بودن: دختری که زمان ازدواج او فرا رسیده باشد.

دُم به تله دادن: گیر افتادن

دُم درآوردن: کنایه از پرو شدن

دمش را گذاشت روی کولش و رفت: کنایه از ناامید شدن از انجام کاری.

دندان تیز کردن: طمع زیادی به چیزی داشتن.

دود از کنده بلند می‌شود: کنایه از باتجربه و کاردان بودن افراد مسن

دودوتا چهارتاست: کنایه از امر واضح

دهانش بوی شیر می‌دهد: بی‌تجربه است.

دهان‌بین بودن: به شخصی گفته می‌شود که به سرعت تحت تأثیر حرف دیگران قرار می‌گیرد و از خود نظر و رأیی ندارد.

دهانش چفت‌وبست ندارد: بی‌جهت هر ناسزایی گفتن؛ ادب نداشتن در حرف زدن.

دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه: کسی که خودش عیبی دارد ولی به دیگران طعنه می‌زند. دیوار موش دارد موش گوش دارد: حین بازگو کردن راز برای کسی، باید مراقب بود.

ذ

ذاتش خراب است: کنایه از فرد نااهل و بدطینت

ذکر خیر کسی را کردن: از کسی به خوبی یاد کردن.

ر

راه باز است و جاده دراز: کسی برای رفتن، مانع نمی‌شود.

رشته کلام را به دست گرفتن: سخن آغاز کردن، شروع به سخنرانی کردن

رطب‌خورده منع رطب چون کند: کسی که خودش مرتکب کاری شده، نمی‌تواند دیگری را از آن کار نهی کند.

رگ خواب کسی را به دست آوردن: پیدا کردن نقطه‌ی ضعف یا قلق خلقیات کسی

رنگش مثل گچ سفید شد: منظور کسی است که از چیزی ترسیده و رنگش پریده باشد.

رو دست خوردن: گول خوردن، به دام افتادن.

روده بزرگ، روده کوچک را خورده است: بسیار گرسنه بودن

روزگار کسی را سیاه کردن: کسی را بدبخت کردن

روز وانفسا: روز قیامت و صحرای محشر

روزه خوردنش را دیده‌ایم نماز کردنش را ندیده‌ایم: کار بدش را دیدیم اما کار خوبش را ندیدیم.

روزه‌ی بی‌نماز، عروس بی‌جهاز و قورمه‌ی بی‌پیاز: کنایه از اینکه همه‌چیز ناقص و ناتمام است.

رو که نیست سنگ پای قزوین است: بسیار شخص پررویی است.

روی سر کسی خراب شدن: خود را بر کسی تحمیل کردن

روی شاخش است: کنایه از حتمی بودن کار

روی کسی را سفید کردن: موجب سربلندی و خشنودی کسی شدن.

ریش خود را به دست دیگری دادن: تسلیم دیگری شدن، اختیار خود را به کسی دادن

ریش و قیچی هر دو را به دست داشتن: اختیار کامل داشتن.

ریگی در کفش داشتن: صادق و راست‌گو نبودن.

ز

زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد: اشاره به سخن نامربوطی که جان و مال فرد را به خطر می‌اندازد.

زبان به دهان نگرفتن: حرف زدن زیاد و ساکت نشدن

زبانم مو درآورد: وقتی که کسی زیاد تذکر دهد و نتیجه نداشته باشد.

زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است: در نکوهش طعنه‌زدن به کار می‌رود.



زخم شمشیر خورده است: به کسی گفته می‌شود که از جراحی یا خونریزی اندکی پریشان شود.

زدی ضربتی ضربتی نوش کن: هر عملی واکنشی دارد. (مشابه ضرب‌المثل جواب های، هوی است.)

زمین دهان باز کرد و مرا در خود فرو برد: کنایه از خجالت بسیار زیاد

زیر آب کسی را زدن: کسی را نزد دیگری بی‌اعتبار کردن.

زیراندازش زمین است و رواندازش آسمان: فقیر و بی‌چیز است.

زیر سر کسی بلند شدن: تحریک شدن، سر و سری داشتن با کسی

زیر کاسه‌ای نیم‌کاسه‌ای بودن: نقشه‌ای پنهانی در کار بودن

زیره به کرمان بردن: بردن چیزی به محلی که در آنجا فراوان باشد، کنایه از کار بهبوده

زینب ستم‌کش است: کسی که بیشتر از دیگران کارهای سخت و طاقت‌فرسا انجام می‌دهد.

س

سال به سال دریغ از پارسال: بیان افسوس از گذشته‌ی بهتری که از دست رفته است.

سالی که نکوست از بهارش پیداست: نحوه‌ی شروع هر کار نمایانگر نتیجه‌ی آن است.

سبیل کسی را چرب کردن: کنایه از رشوه دادن به کسی

سبیل کسی را دود دادن: کسی را تنبیه کردن، او را خجل و ناراحت ساختن.

ستاره‌ی سهیل است: دیربهدیر دیده می‌شود، غیبت‌های طولانی دارد.

سرخیز باش تا کامروا شوی: در بیان اهمیت سرخیزی و تأثیر آن در موفقیت به کار می‌رود.

سر به فلک کشیدن: بسیار گران شدن قیمت یک کالا

سربه‌سر کسی گذاشتن: او را ناراحت کردن، با او شوخی کردن.

سر به بیابان گذاشتن: کنایه از تحمل نکردن اوضاع، از فرط ناراحتی دیار خود را ترک کردن.

سر به هوا بودن: بازیگوش بودن

سر پل خر بگیری: گیر افتادن در محل بازرسی.

سر پیری و معرکه‌گیری: کسی که در زمان پیری کاری انجام دهد که در شأن او نیست.

سرد و گرم روزگار و چشیدن: تجربه آموختن، آزموده شدن

سر شاخ شدن: درگیر شدن

سرش به تنش زیادی کرده است: از جانش سیر شده است، نوعی رجزخوانی در دعوا

سرش به تنش می‌ارزد: فردی شایسته و لایق احترام است.

سرش تو لاک خود بودن: کاری به کار کسی نداشتن، در فکر خود مشغول بودن.

سر کسی را گرم کردن: حواس کسی را پرت کردن

سر کسی شیره مالیدن: کسی را گول زدن و اغفال کردن

سرکه‌ی مفت شیرین‌تر از عسل است: هر چیزی که رایگان باشد گواراست.

سر کیسه را شل کردن: سخاوتمند بودن، پول خرج کردن

سرم را بشکن و نرخم را نشکن: چانه زدن و قیمت جنس را پایین نیاور.

سُرنا را از سر گشاد آن زدن: کسی که اطلاع از انجام کاری را ندارد و به نادرست انجام می‌دهد؛ انسان ناشی

سر و گوش آب دادن: کسب خبر و اطلاع کردن

سری که درد نمی‌کند دستمال نبند: بی‌دلیل برای خود مشکل و نگرانی ایجاد نکن.

سگ زرد برادر شغال است: به لحاظ بدی هر دو مثل هم‌اند.

سگ صاحبش را نمی‌شناسد: کنایه از ازدحام و شلوغی زیاد.

سنگ مفت، گنجشگ مفت: امتحان کردن این کار مجانی است، پس دلیلی ندارد که انجامش ندهی.

سواره خبر از حال پیاده ندارد: کسی که مرفه و آسوده‌خاطر است، نمی‌تواند گرفتاری دیگران را درک کند.

سیب دو نیمه: شباهت خیلی زیاد

سیر به پیاز می‌گه پیف پیف چقدر بو می‌دهی: دو مقصر مثل هم یکدیگر را سرزنش می‌کنند.

سیر تا پیاز را گفتن: مطلبی را به تفصیل برای دیگری شرح دادن.

س

شاخ و شانه کشیدن: تظاهر به زورمندی کردن، قلدری کردن، رجزخوانی

شال و کلاه کردن: آماده شدن، لباس پوشیدن برای بیرون رفتن از منزل.

شاهنامه آخرش خوش است: باید به پایان کار توجه داشت.

شب آبستن است تا چه زاید سحر: حوادثی در پیش است باید در انتظار آن بود.





شب دراز است و قلندر بیدار: وقت بسیار است، شتاب و عجله شایسته نیست.

شتر با بارش گم شد: به محل بسیار شلوغ گویند.

شتر در خواب بیند پنبه دانه گهی لپ لپ خورد گه دانه دانه: آدمی که آرزوهای دور و دراز داشته باشد که رسیدن به آنها نامحتمل است.

شتر دیدی ندیدی: آنچه دیدی یا شنیدی بازگو نکن.

شتر سواری دولا دولا نمیشه: این کار پنهان شدنی نیست.

شتریک دزد و رفیق قافله: کسی که با هر دو طرف نزاع زد و بند داشته باشد.

شش ماهه به دنیا آمدن: بسیار عجول بودن.

شکم خود را صابون زدن: در انتظار امری خوش بودن.

شنیدن کی بود مانند دیدن: تا وقتی با چشم خودت ندیدی شایعات را باور نکن.

شورش را در آوردن: زیاده روی کردن در کاری.

شیری یا روباه: پیروز بازگشتی یا شکست خورده؟

شیطان را درس دادن: باهوش و حیل‌گر بودن (بار منفی دارد)

ص

صابونش به تن کسی خوردن: یعنی ضرر و زیان به او هم رسیده است.

صابون به شکم خود زدن: به خود وعده خوب دادن

صبر ایوب داشتن: بسیار بردبار و صبور بودن.

صدایش از ته چاه برآمدن: ضعیف بودن

صد تا چاقو بسازد، یکی اش دسته ندارد: هیچ وقت نباید به او اعتماد کرد.

صد سال گدایی کرد اما شب جمعه را نمی‌داند: کسی که به رموز کار خود آگاه نیست.

صلاح مملکت خویش خسروان دانند: همان را که مصلحت خود می‌دانی انجام بده.

ض

ضامن روزی بود روزی‌رسان: اعتقاد به روزی‌دهندگی خدا

ضرب، ضرب اول: در مبارزه آن کسی برنده است که ضربه‌ی اول را زده باشد.

ط

طاقتم طاق شد: صبر و تحملم تمام شد.

طبل تو خالی است: فقط داد و فریاد می‌زند و گرنه چیزی در چنته ندارد.

طمع را سه حرف است هر سه تهی: در سرزنش و نکوهش طمع گفته می‌شود.

طناب مفت یابد خود را دار می‌زند: از هر چه رایگان باشد استفاده می‌کند.

طوطی وار یاد گرفتن: از بر بودن چیزی بدون توجه به معنی و مفهوم آن، نفهمیده حرف زدن.

ع

عاشق چشم و ابروی کسی نبودن: خود را برای کسی به زحمت نینداختن

عاقبت جوینده یابنده بود: هر کسی که به دنبال چیزی برود به آن می‌رسد.

عاقبت حق به حق دار رسید: در سرانجام کار، کسی که محق بود برنده شد.

عجله کار شیطان است: در مذمت عجله در کار گفته می‌شود.

عقلش پاره سنگ برمی‌دارد: کارهای دور از عقلانیت انجام می‌دهد.

عقلش به چشمش است: ظاهر بین است.

عقل سالم در بدن سالم: اگر بدن کسی سالم نباشد، فکر او هم درست نخواهد بود.

عقل کسی گرد شدن: عقل درست و حسابی نداشتن، زوال عقل پیدا کردن

علی ماند و حوضش: تنها ماندن کسی

عمر نوح نداشتن: کنایه از کوتاهی عمر

عیسی به دین خود موسی هم به دین خود: هر کس در عقیده و اعتقاد خود آزاد است.

غ

غاز چراندن: کنایه از بیکار بودن و ول گشتن

غزل خدا حافظی را خواندن: برای رفتن و جدایی آماده شدن، کنایه از مردن

ف

فرار را بر قرار ترجیح دادن: گریختن برای اجتناب از رویارویی با خطر

فردا هم روز خداست: مجبور نیستی که همه‌ی کارها را امروز انجام بدهی.

فس فس کردن: دیر جنبیدن، بسیار آهسته کار کردن

فضول را بردن جهنم گفت هیزمش تر است: کنایه از فرد بسیار ایرادگیر و فضول که در کار همه سرک می‌کشد.

فکر نان کن که خرزبه آب است: دل به چیزهای بیهوده نبند.



لفل نیین که ریزه / بشکن ببین چه تیزه: به کوچکی شخص یا وسیله نگاه نکن، زیرا لیاقت یا کارایی بالایی دارد.

فیلش باد هندوستان کرده: به یاد ایام خوش گذشته (معمولاً دوران جوانی) افتاده و دلتنگ آن می‌شود.

ق

قارت و قورت (هارت و پورت) کردن: ادعا داشتن با خشم و خشونت.

قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری: ارزش هر چیزی را خبری آن می‌داند نه دیگری.

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید: تا زمانی که کسی بیمار نشود، قدر سلامتی‌اش را نمی‌داند.

قلق کسی را به دست آوردن: با اخلاق و روحیه‌ی کسی آشنا شدن

قوز بالای قوز: گرفتاری رو گرفتاری، مشکلی علاوه بر مشکل قبلی

ک

کاجی بهتر از هیچی است: چیز کم بهتر از هیچ چیز است.

کار حضرت فیل است: کنایه از کار بسیار سخت و دشوار

کاردش بزنی خونش در نمی‌آید: بسیار خشمگین است.

کاری بکن بهر ثواب، نه سیخ بسوزد نه کباب: به عدالت رفتار کن

کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه‌ای بودن: توطئه‌ای در کار بودن

گاه از تو نیست، کاهدان که مال تو است: به آدمی که چون غذا یا مال مفت می‌بیند، در استفاده از آن اسراف می‌کند.

کبکش خروس می‌خواند: بسیار خوشحال و بانشاط است.

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من: کسی برای دیگری کاری انجام نمی‌دهد و هرکس باید به فکر خودش باشد.

کف دستم را بو نکرده بودم: از غیب نمی‌دانستم که چه شری در کار است.

کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی: به کسی گفته می‌شود که در حل مشکل خود ناتوان است و برای دیگری نسخه می‌پیچد.

کلاه شرعی بافتن: عمل غیرمشروعی را با حيله و تزویر شرعی جلوه دادن.

کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد: کسی که از هنر و مهارت خود برای امور شخصی‌اش استفاده نمی‌کند.

کوه گوش شنوا: گوش ندادن به نصیحت **کولی‌بازی در آوردن:** جارو جنجال کردن، داد و فریادهای بی‌جهت کردن

کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد: اگر در برابر دیگری بدی کنی، روزی می‌رسد که او در پاسخ به بدی تو توانا می‌شود.

کیسه برای چیزی دوختن: طمع داشتن به چیزی

گ

گاو (غول) بی‌شاخ‌و دم: کسی با ظاهر قوی و تنومند اما حقیر و نادان.

گاو پیشانی سفید: همه کس و همه جا او را به صفتی خاص می‌شناسند.

گاو زاییده: مشکلی برایش پیش آمده است. **گردن کج کردن:** برای رسیدن به درخواستی خود را کوچک کردن، عاجزانه چیزی را از کسی خواستن

گردن از مو باریک‌تر بودن: ضعیف و مطیع بودن

گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی: با صبر و بردباری کارها بالاخره انجام می‌شود.

گز نکرده پاره کردن: بدون مطالعه و تحقیق شروع به انجام کاری کردن

کل سر سبب بودن: برگزیده‌ی گروه بودن، ممتاز بودن در جمع

گوش کسی را بریدن: کلاه برداری کردن از کسی

گوشه‌کاری را گرفتن: کمک کوچکی به انجام کاری کردن

ل

لذتی که در بخشش هست در انتقام نیست: ترغیب به انتخاب بخشش به جای انتقام‌گیری

لفت دادن کاری: به درازا کشاندن کار و با تشریفات زیاد به آن پرداختن

لگد زدن به بخت خود: جلوی موفقیت خود را گرفتن، به ضرر خود عمل کردن

لنگه کفش کهنه در بیابان نعمت است: چیز بی‌ارزش و ناقابل در شرایط نیاز مفید واقع می‌شود.

م

مار پوست خود بگذارد اما خوی خود نگذارد: اخلاق و رفتار افراد عوض نمی‌شود.





مار خورده و افعی شده: کنایه از شرارت کسی
مار را در آستین خود پروراندن: محبت کردن و یاری دادن به کسی که در نهایت به او زیان خواهد رساند.

مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد: کسی که تجربه‌ی تلخی دارد، در آن مورد بدگمان و محتاط می‌شود.

ماست خود را کیسه کردن: کنایه از ترسیدن
ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است: روی آوردن به کار خوب هیچ موقع دیر نیست.

مثل اینکه مال پدرش را خوردم: دشمنی بدون دلیل با کسی.

مثل خر در گل ماندن: عاجز و ناتوان و درمانده شدن

مرد سر می‌دهد اما سر نمی‌دهد: رازی که به او سپرده شد فاش نمی‌شود.

مرغ همسایه غاز است: مال خود را با دیگران مقایسه کردن و بالارزش دانستن مال دیگری.

مرغ یک پا دارد: سماجت و اصرار بر نظر خود (معمولاً بدون داشتن دلیل منطقی).

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد: هیچ کس مزد و پاداش نمی‌گیرد مگر اینکه تلاش و کوشش کند.

مزه دهان کسی را دانستن: به میل و مقصود کسی پی بردن

مشت نمونه‌ی خروار است: مقداری از هرچیز نماینده‌ی کیفیت کل آن چیز است.

مشت و سندان: کنایه از کین و دشمنی سخت اما بیهوده.

مشک آن است که خود ببوید: وقتی صاحب چیزی از آن چیز تعریف می‌کند می‌گویند.

مگر شهر هرت است؟: آزاد نیستی که هر کاری می‌خواهی انجام بدهی (همراه با عتاب به کار می‌رود).

مگر کله‌ی گنجشک خورده‌ای؟: کنایه از پرحرفی شخص

من می‌گویم نر است تو می‌گویی بدوش: اصرار بی‌جهت برای انجام کاری نشدنی

من یک پیراهن بیشتر از تو پاره کردم: باتجربه‌تر و سالخورده‌تر از تو هستم.

مو را از ماست کشیدن: دقت بسیار کردن

مورچگان را چو بود اتفاق، شیر ژبان را بدراندند پوست: اتحاد و همبستگی خوب است و باعث پیروزی می‌شود.

موش به سوراخ نمی‌رفت جارو به دمبش بست: شخصی که چاره‌ای برای مشکل خود پیدا نکرده، مشکل بزرگ‌تری هم به آن بیفزاید.

موش‌مردگی درآوردن: خود را به ناخوشی زدن، خود را بیمار جلوه دادن

مؤمن مسجندندیده: به شوخی به کسی می‌گویند که تظاهر به تقدس دارد.

موهایش را در آسیاب سفید کرده: کنایه از پیر بی‌تجربه

مویی از خرس کندن غنیمت است: از آدم خسیس کمترین استفاده هم غنیمت است.

مهمان مهمان را نمی‌تواند ببیند صاحبخانه هر دو را: حسادت مهمان و خست صاحبخانه

میانشان شکراب است: روابط آنها خوب نیست، اختلاف دارند.



نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود: باید تلاش کرد تا به هدف و موفقیت رسید.

ناز شست گرفتن: پاداش و جایزه گرفتن

نازک‌نارنجی: زودرنج، کم‌تحمل در مقابل مشکلات

نان به نرخ روز خوردن: رفتار خود را با وضع روز تغییر دادن، تملق‌گویی تا جایی که منفعت داشته باشد.

نان کسی در روغن بودن: کنایه از خوب بودن کار و بار

نان کسی را آجر کردن: موجب ضرر و زیان مالی کسی شدن

نخود هر آش بودن: مداخله در هر کاری کردن.

نشخوار آدمیزاد حرف است: در مورد کسی به کار می‌رود که از حرف زیاد لذت می‌برد و آن را نوعی سرگرمی می‌داند.

نفسش از جای گرم برآمدن: بی‌خبری از گرفتاری و حال دیگران

نم پس ندادن: کسی که چیزی از طرف او، چه مادی و چه معنوی، به دیگران نرسد؛ کسی که حرف دل خود را نمی‌زند و چیزی بروز نمی‌دهد.

نمک به زخم پاشیدن: بر رنج کسی افزودن
نمک پرورده بودن: مدیون کسی دیگر بودن.

نوشدارو پس از مرگ سهراب: کار از کار گذشته

نو که آمد به بازار، کهنه شود دل آزار: با آمدن چیز جدید، چیزی دیگر قدیمی و دلگیر می‌شود.

نه چک زدم نه چانه عروس آمد به خانه: بدون زحمت به هدف رسیدم.

نه زنگی زنگ نه رومی روم: میانه‌رو بودن، متوسط بودن

نه سر پیاز است نه ته پیاز: کارهای نبودن.



و

وبال گردن کسی شدن: سربار کسی شدن
 وعده سرخرمن دادن: وعده دروغین دادن
 وقت سر خاراندن نداشتن: سخت گرفتار کار
 زیاد بودن

و

هاج و واج ماندن: متعجب و حیران ماندن
 هرچه بگندد نمکش میزند / وای به روزی
 که بگندد نمک: زمانی که از فردی درستکار،
 کاری ناشایست سر می‌زند.

هرچه پول بدهی آش می‌خوری: به اندازه‌ی
 زحمتت نتیجه می‌گیری.

هرچه دیدی از چشم خودت دیدی: مقصر
 آنچه بر سرت خواهد آمد خودت هستی.

هرچه سنگ است مال پای لنگ است:
 آسیب و صدمه همیشه به آدم‌های بیچاره
 می‌رسد.

هر سخن جایی و هر نکته (نقطه) مکانی
 دارد: نباید هر چیزی را هر جایی گفت.

هر سرازیری، سربالایی دارد (هر پستی،
 بلندی دارد): راحتی سختی‌هایی هم به دنبال
 دارد.

هر کس با آل علی درافتد برافتد: معمولاً
 سادات به مخالفان خود می‌گویند.

هر کس به امید همسایه نشیند گرسنه
 می‌خوابد: به دیگران نباید امید داشت، هر
 کاری را باید خود انجام داد.

هر کس خربزه می‌خورد پای لرزش هم
 می‌نشیند: هر کس باید عاقبت اعمال خود را
 تحمل کند.

هر که بامش بیش برفش بیشتر: هر کس
 دارا تر است گرفتارتر است.

هر که نان از عمل خویش خورد / منت
 حاتم طایی نبرد: نباید به دیگران متکی بود.

هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد:
 باید سختی‌ها را برای رسیدن به هدف تحمل کرد.

هشتش گرو نه‌اش است: آه در بساط ندارد؛
 بسیار فقیر است.

هفت‌خوان رستم را طی کردن: کار بسیار
 سخت را برای رسیدن به هدف تحمل کرد.

همه را برق می‌گیرد ما را چراغ نفتی: شانس
 و اقبال دیگران بیشتر از ماست.

هنداونه زیر بغل کسی گذاشتن: تملق بیجا
 گفتن.

هوا گرگ و میش است: نه تاریک است نه
 روشن.

هیچ‌کاره‌ی همه‌کاره: آدم هیچ‌کاره خود را
 همه‌کاره می‌پندارد.

و

یاسین به گوش خر خواندن: کار بی‌حاصل
 انجام دادن.

یال و کوپال داشتن: سر و وضع خوب داشتن.

یک بزگر گله را گر می‌کند: یک همنشین بد
 دیگران را هم به فساد می‌کشاند.

یک پایش لب‌گور است: پیر است.

یک چشم‌گریان و یک چشم‌خندان: کسی
 که رفتار دوگانه‌ای دارد.

یک دستی زدن: به کسی چیزی را غافلگیرانه
 گفتن.

یک دستی گرفتن: کسی را کمتر از آنچه
 هست پنداشتن.

یک ستاره توی آسمان ندارد: آدم بی‌شانس
 و اقبال است.

یک شب هزار شب نمی‌شود: به تعارف به
 مهمان می‌گویند.

یک کلاغ چهل کلاغ کردن: اغراق و مبالغه
 نمودن، غیبت زیاد.

یک گوش در است و گوش دیگر دروازه:
 کسی که مطلبی را به خاطر نمی‌سپارد.

یک من ماست چقدر کره می‌دهد: تلافی
 کردن.

یکی (یکه) به دو کردن: جروبحث کردن

یکی به نعل می‌زند یکی هم به میخ: مراعات
 هر دو طرف را می‌کند.

یکی را پی نخود سیاه فرستادن: به بهانه‌ای
 او را از میدان خارج کردن.

یکی نان نداشت بخورد پیاز می‌خورد تا
 اشتهايش باز شود: کار نابخردانه کردن.

